



دانشکده ادبیات و علوم انسانی
گروه زبان و ادبیات فارسی

عنوان: تصحیح و تحقیق قصص انبیا از روی نسخه

خطی جامع القصص واعظ اصفهانی (۱۰۷۷ه.ق)

(از زندگانی یوسف (ع) تا یوشع بن نون)

پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد

در رشته زبان و ادبیات فارسی

دانشجو: فتح الله حق نظری

استاد راهنما: دکتر علی محمد پشت دار

استاد مشاور: خانم دکتر فاطمه کوپا

تابستان ۱۳۸۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم و تشکر

ضمن ادای سپاس نسبت به همه کسانی که برای معرفی و شناساندن میراث گرانبهای فرهنگی و تاریخی این مرز و بوم به نسل امروز تلاش می کنند، امیدوارم اثر حاضر مورد توجه علاقمندان به فرهنگ و ادب اصیل سرزمین ایران قرار بگیرد.

بر خود فریضه می دانم از الطاف بی شائبه استاد فاضل و ارجمندم، آقای دکتر علی محمد پشت دار که با نکته سنجیهای هوشمندانه و راهنماییهای عالمانه بنده را در این کار یاری فرموده اند سپاسگزاری و از خداوند متعال توفیق روز افزون ایشان و همه خدمتگزاران فرهنگ این مرز بوم را آرزو کنم.

همچنین از خانم حاجیوند که با حوصله و دقت و علاقه مندی در صفحه آرایی و تنظیم مطالب این کار زحمت کشیده اند، تشکر می کنم.

در پایان، با نهایت ادب و تواضع این اثر ناقابل را به روان پاک پدرم و همچنین به خدمت مادر عزیزم

تقدیم می کنم.

فهرست مطالب

فصل اول کلیات و مقدمات

- ا - اهداف و سؤالهای تحقیق.....
- ب - منابع و مآخذ و روش تحقیق.....
- ت - چکیده.....
- ث - مقدمه.....

فصل دوم متن نسخه خطی

- ۱ - قصه یوسف (ع).....
- ۲ - قصه پنهان شدن زلیخا.....
- ۴ - قصه ایمان آوردن زلیخا.....
- ۷ - آمدن برادران یوسف (ع).....
- ۱۱ - نامه فرستادن حاجب به یوسف(ع).....
- ۲۰ - مجلس دیگر در رفتن فرزندان یعقوب(ع).....
- ۳۷ - نامه نوشتن یعقوب (ع) به یوسف (ع).....
- ۴۰ - ابا نمودن برادران و.....
- ۶۱ - قصه شعیب (ع).....
- ۶۲ - قصه یونس (ع).....
- ۶۶ - قصه بیرون رفتن یونس (ع) از میان قوم و.....
- ۶۷ - قصه ایوب پیغمبر (ع).....
- ۷۴ - قصه ذوالقرنین.....
- ۷۵ - قصه ولادت ذوالقرنین.....
- ۹۳ - باب دیگر در قصه فرعون بن عاد.....
- ۱۰۰ - خواب دیدن فرعون.....
- ۱۰۲ - ابتدای تولد موسی (ع).....
- ۱۰۹ - رسیدن موسی (ع) به شهر مداین.....
- ۱۱۲ - دادن عصا را شعیب به موسی.....

- ۱۱۳ - قصه کشتن اژدها موسی او را.....
- ۱۱۴ - قصه عوج بن عنق.....
- ۱۱۶ - بیرون آمدن موسی (ع) از شهر مداین.....
- ۱۲۰ - رفتن موسی (ع) به رسالت به سوی فرعون.....
- ۱۲۲ - رخصت گرفتن موسی
- ۱۳۴ - دعا نمودن موسی بر قوم فرعون.....
- ۱۴۵ - قصه رفتن موسی (ع) به کوه طور.....
- ۱۵۵ - قصه گوساله ساختن سامری.....
- ۱۶۳ - قصه قارون.....
- ۱۷۱ - قصه صحبت داشتن موسی (ع) با خضر (ع).....
- ۱۷۸ - پند دادن خضر موسی را
- ۱۷۹ - قصه الیاس.....
- ۱۸۱ - کشته شدن غامیل
- ۱۸۴ - قصه گاو و طفل یتیم.....
- ۱۸۷ - قصه رفتن موسی به شهر فلسطین.....
- ۱۹۳ - قصه بلعم عابد.....
- ۱۹۸ - قصه دیگر از احوالات قومان موسی(ع)
- ۱۹۹ - قصه دیگر در وفات یافتن هارون و موسی.....

ضمائم

- ۲۰۸ فهرست آیات قرآن.....
- ۲۳۶ فهرست احادیث و عبارات عربی.....
- ۲۴۱ فهرست اشعار فارسی.....
- ۲۵۵ فهرست اعلام مذهبی و تاریخی
- ۲۶۲ فهرست منابع و مأخذ.....

◀ کلیات

عنوان پایان نامه

فارسی : تصحیح و تحقیق قصص انبیا از روی نسخه خطی جامع القصص واعظ اصفهانی (۱۰۷۷) ه.ق (از زندگانی یوسف (ع) تا یوشع بن نون)

لاتین : The study of manuscript jame ol Qhesas of Qoran holey (1077A.h)

اهداف و سؤالهای تحقیق

پژوهش - احیاء و شناخت علمی و انتقادی یک نسخه خطی که قدمتی ۴۰۰ ساله دارد

چه کاربردهایی از انجام این تحقیق متصور است ؟

پژوهشی ، برای نسخه شناسان و زبان پژوهان

آموزش برای دانشجویان و علاقه مندان به تاریخ زبان فارسی

تربیتی و دینی ، شناخت اثری جدید از قصص قرآن برای علاقه مندان

استفاده کنندگان از نتیجه پایان نامه (اعم از مؤسسات آموزشی ، پژوهشی ، دستگاههای اجرایی و غیره)

آموزشی - پژوهشی

جنبه جدید بودن و نوآوری طرح در چیست ؟ این پژوهش صد در صد تازه و بکر است

روش انجام تحقیق : تحلیل محتوا

روش و ابزار گرد آوری اطلاعات : کتابخانه ای

واژگان کلیدی : جامع القصص ، ابن ابوالحسن واعظ ، نمونه آثار نثر قرن یازدهم

نوع تحقیق: بنیادی

تعریف مسأله و بیان سؤالهای اصلی تحقیق :

تصحیح و تنقیح نسخه های خطی فارسی ، یعنی احیای موارث زبان و ادب ایران ، آشنایی با خط و نگارش زبان فارسی در ادوار گذشته و

نشر آثار ادب فارسی با محتوای ادبی ؛ دینی و علمی با اهداف فوق به تصحیح نسخه ای منحصر به فرد شده است

۱- محتوای این اثر چیست ؟

۲- از نظر زبان فارسی (نگارش ، دستور و) این نسخه چگونه است ؟

۳- محتوای این اثر با آثار مشابه ، چه تشابهات و چه تمایزاتی دارد؟

۴- منابع و آثاری که مؤلف در اثر خود از آن بهره برده کدام است ؟

۵- ارزش تاریخی اثر چگونه است ؟

۶- از نظر دینی و اعتقادی محتوای اثر چه جایگاهی دارد؟

سابقه و ضرورت انجام تحقیق

احیای نسخ خطی زبان فارسی ، گامی مهم در مسیر شناخت بهتر زبان فارسی و دیگر جنبه های آن است . تا کنون این اثر نا شناخته

بوده و در کتب شرح احوال کاتبان و عالمان علوم قرآنی ، نامی از او و اثرش نیامده است

جامعه آماری و تعداد نمونه (در صورت لزوم)

نسخه خطی جامع القصص

□□□□□□

نام خانوادگی : حق نظری نام: فتح الله

عنوان پایان نامه : تصحیح و تحقیق قصص انبیا از روی نسخه خطی جامع القصص واعظ اصفهانی (۱۰۷۷ ه.ق

(از زندگانی یوسف (ع) تا یوشع بن نون)

استاد راهنما : آقای دکتر علی محمد پشت دار

استاد مشاور : خانم دکتر فاطمه کوپا

مقطع تحصیلی : کارشناسی ارشد رشته : زبان و ادبیات فارسی دانشگاه : پیام نور

دانشکده : ادبیات و علوم انسانی تاریخ فارغ التحصیلی : ۱۳۸۷ تعداد صفحات : ۲۷۰

چکیده:

کتاب «جامع القصص» تحریر و تالیف «ابو الحسن واعظ» از جمله آثار خطی عهد صفوی است که به سال « ۱۰۷۷ ه.ق» به رشته تحریر در آمده است.، این اثر در حجم ۲۹۸ برگ است که در حدود ۵۰برگ از آغاز و حدود ۵۰برگ از انجام آن افتاده است .

مفصل ترین فصل کتاب یعنی همان بخش نخست آن است که حاوی قصه یوسف (ع) است . از آنجا که مؤلف و مصنف شیعه بوده پس از آن که حال انبیا را تا خاتم پیامبران حضرت رسول اکرم (ص) یاد کرده به بیان زندگانی حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه (س) و امام حسن (ع) و امام حسین(ع) نیز پرداخته است. نثرکتاب ساده و در برخی موارد قدری به کهنگی گرایش دارد . در مجموع این اثر از آثار منشور مذهبی عصر صفویه است که تاکنون نا شناخته مانده است .

واژگان کلیدی : جامع القصص ، ابن ابوالحسن واعظ ، نمونه آثار نثر قرن یازدهم.

◀ مقدمه :

مختصری در معرفی کتاب « جامع القصص » نسخهای منحصر به فرد در قصص انبیا از یوسف (ع) تا خاتم انبیا (ص).

□ نسخه ها :

ظاهراً از این اثر نسخه خطی دیگری در فهرس خزائن خطی نبوده و نیست . تلاش زیادی صورت گرفت اما تا کنون بی نتیجه مانده است .

□ مشخصات نسخه حاضر :

زبان: فارسی، قطع نسخه : وزیری بزرگ ، ۲۱ سطری ، خط نستعلیق ، سر فصل ها و عناوین با مرکب قرمز ، تعداد اوراق ۲۹۸ حدود ۵۰ ورق از آغاز افتاده و حدود ۵۰ ورق از پایان افتاده . سال تحریر ۱۰۷۷ ه. ق

□ مؤلف و کاتب نسخه :

در صفحه وبرگ ۳۱ سطر آخر مؤلف در پایان قصه یوسف (ع) چنین آورده است « صد هزار رحمت خدای تعالی مر خواننده و نویسنده و شنونده این کتاب باد و هر که بخواند از جهت این گمنام فاتحه مضایقه نکند که من بسیار رنج کشیدم تا این کتاب را جمع نموده ام در تاریخ سلخ شهر شوال المعظم قصه یوسف تمام شد سنه سبع و سبعین بعد الف (۱۰۷۷ ه. ق) هجریه النبویه کاتبه و جامع الکتاب العبد ابن ابو الحسن الواعظ نور الوری الادیب».

□ نام مؤلف و عنوان کتاب :

مؤلف در صفحه و آغاز قصه پیامبر اسلام حضرت محمد مصطفی (ص) خود را چنین معرفی کرده است « چون فقیر حقیر پر تقصیر ابن ابوالحسن الواعظ نور الوری الادیب مدتی مدید به مطالعه مناقب و فضایل و معجزات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین مشغول بودم و این کتاب که موسوم است به جامع القصص جمع نمودم».

□ احوال مؤلف :

بر طبق یادکرد مؤلف، معلوم است که وی در قرن یازدهم یعنی «۱۰۷۷ ه.ق» دست به کار تألیف این اثر بوده است. اما در کتب رجال عصر صفوی به بعد هر چه تحقیق شد مؤلف و دانشمندی به نام مؤلف این اثر «ابن ابوالحسن الواعظ» یافت نشد.

□ نام اثر:

بر طبق سخن مؤلف «جامع القصص» در میان کتب و رسایل قرآنی در قصص انبیا نمونه ای نداشته و ندارد. نگارنده به منابع و معاجم مؤلفان مسلمان و شیعه مراجعه کرده، اما اثری از نام مؤلف و کتاب او نیافته است.

□ برخی از مشخصات محتوایی نسخه :

موضوع این اثر یعنی «قصص انبیا در قرآن» موضوعی تازه نیست، چه پیش از این اثر آثاری در باب قصص انبیا و شرح احسن القصص «قصه یوسف(ع)» آثار متعددی آفریده شده که برخی اختصاصاً به ذکر قصه یوسف پرداخته اند و برخی در ضمن بیان قصص انبیا، قصه یوسف(ع) را به تفضیل بیان کرده اند.

دست کم تا پیش از نسخه حاضر دو اثر مستقل در این زمینه سراغ داریم :

۱. **قصه یوسف** (تفسیر الستین الجامع للطائف البساتین) املاى احمد بن محمد بن زید طوسی (حدود قرن ششم ه.ق) .
محتوای این اثر عرفانی است و در آن مؤلف بیشتر به بهانه ذکر احوال حضرت یوسف(ع) و حوادث زندگی او با تأویل احوال آن حضرت به بیان نکات عرفانی و باطنی پرداخته است .

این اثر به اهتمام استاد محمد روشن از سوی انتشارات علمی و فرهنگی در سه نوبت ۱۳۴۵، ...، ۱۳۶۷ به زیور طبع آراسته شده است .

۲. **تفسیر حدائق الحقایق** (قسمت سوره یوسف) تألیف معین الدین فراهی هروی مشهور به ملا مسکین (زنده در ۹۱۱ ه.ق، قرن دهم) که مدتی امام جماعت مسجد جامع هرات را برعهده داشته است و به ارشاد و هدایت مردم از راه وعظ و درس و بحث می پرداخته است . مؤلف در این اثر شرح حضرت یوسف(ع) را بر طبق آیات سوره یوسف در قرآن دنبال کرده و محتوای اثر داستانی و روایی تر از تفسیر الستین است و لا به لای حوادث به شرح نکات اخلاقی و ادبی و بعضاً عرفانی پرداخته است .

این اثر به کوشش استاد دکتر سید جعفر سجادی در سلسله انتشارات تهران در دو نوبت به چاپ رسیده است . ۱۳۴۷ و ۱۳۵۷ .
نگارنده ضمن مقایسه این اثر دریافت که شباهت مطالب نسخه خطی با تفسیر « حدائق الحقایق » بسیار است و در بعضی موارد نقل قولهای بسیار به هم نزدیک است .

شرح مطالب به اتمام تصحیح و تنقیح نسخه موکول می گردد . در اینجا به اجمال برخی از مشخصات محتوایی و زبانی اثر به قصد معرفی قصه یوسف(ع) بیان می گردد .

۱. مؤلف جامع القصص ضمن بیان پی در پی داستان حضرت یوسف (ع) بر طبق آیات قرآن بیش از اندازه به بیان جزئیات می پردازد. به طوری که گویی همانند فیلمبرداری خود در آنجا حضور داشته از حوادث و ذکر اجزای آنها زود نمی گذرد. ضمن برشمردن لباس و ظاهر شخصیت ها احوال درونی و روانی آنها را نیز توصیف کرده است. نمونه را:

« و چون یوسف علیه السلام بر تخت نشستی هزار کنیزک از راست او بیستاندندی و عود سوزهای زرین در کف و هزار غلام ماه رو از چپ و عمودهای سیمین در کف و در بیرون قصر یوسف دو هزار غلام زرین برین گونه استاده با تاجهای مکتل بجواهر در سر ... و هزار غلام عمودهای زرین و سیمین در دست گرفتند ... (پ۵)

۲. مؤلف در فاصله حوادث اصل داستان کمتر به ذکر نکات عرفانی یا تأویلی می پردازد، وی بیشتر به تذکر اخلاقی و تا حدودی عبرت گیری از گذشتگان اکتفا می کند.

۳. ذکر اشعار متعدد فارسی در ضمن متن داستان بسیار است. البته ابیات عموماً از اشعار شاعران معروف نیست و در برخی موارد اشعار سست و از حیث وزن و قافیه خالی از اشکال نیست.

۴. پر وبال دادن به برخی وقایع داستان یوسف (ع) که در قرآن نیامده است. گویی بیان این مطالب برای عوام از شنوندگان لذت بخش بوده است. برای نمونه:

- برخورد یوسف بعد از رسیدن به قدرت با زلیخا.

- برخورد یوسف و طرز دیدار با برادران.

- به سخن در آمدن صاع یوسف و شرح ماجرا از زبان او.

- نامه نوشتن یوسف به یعقوب قبل از شناخته شدنش.

□ برخی از ویژگیهای زبانی اثر

به طور کلی نثر این نسخه از نثر حاکم بر عصر صفوی جدا نیست، جز آن که مؤلف در برخی موارد افعال را با لهجه ای که توان گفت اصفهانی است به پیروی از گفتار نوشته و در مواردی اغلاط املائی یا سهو القلم در درست نویسی رخ داده است.

۱. فعل:

- نمندید به جای نماندید (لهجه اصفهانی)

- میگواید به جای میگویید.

- گوایم به جای گوئیم.

- نمود به جای کردن: متهم نمود، قول نمود (= قول داد).

- افعال پیشوندی: در مشوید، در پوشید، بر بست، بغروختند.

- می بینم به جای ببینم.

- داشت به جای نگاه داشت .

- نوشتن به جای نوشته.

- پاداشت به جای پاداش.

- بدید به جای پدید.

□ □ □

۲. مفردات (اسم ، قید ، صفت ، وندها)

- به : حرف اضافه ← متصل : بطعام.

به : ← منفصل : به سبب .

- ها : نشانه جمع ← متصل : قبایها (قباله ها).

ها : ← منفصل : آسمان ها .

- آن : ضمیر اشاره ← متصل : آنزمان ، آنکس .

آن : ← منفصل : آن ساعت .

- همزه : نیکوئی ، دانائی .

- بی : متصل ← بیچون .

بی : جدا ← بی همت .

- مند : جدا ← حاجت مندان .

- تو : متصل ← تست ، ترا .

- را : متصل ← ایشانرا ، عزیزانرا .

را : جدا ← یعقوب را ، خانه را ، کدام را.

- ة : مشوره ، صورة .

- دار : جدا ← رکاب دار ، مهمان دار .

- گاه : متصل ← مجلسگاه .

گاه : جدا ← مجلس گاه .

- فی (عربی) : فلحال (فی الحال)

- ان : نشانه جمع ← عیالان ، مخلوقان ، عربان .

- به : پیشوند فعل ← به بیند ، به بینم .

- تر: جدا ← کوچک تر ، رحیم تر .
- تر: متصل ← بزرگتر ، دوستر .
- ای : جدا ← ای عزیز .
- ای : متصل ← ایعزیز .
- نا به جای لا ← ناعلاج (=لا علاج).
- نا : جفا ناکرده . نا بجای ، نه (= نفی) .
- ه : عوض از کسره اضافه : بنده گی (= بندگی) .
- خوانه : خانه .
- یکیک : یک یک .
- یک دیگر : یکدیگر .
- نام دار : نامدار .
- دویس : دویست .
- چبود : چه بود .

ترکیبها ⇨ کم قدری ، بخشش کاران ، گران مایه ، دروغ زنی، نگاه دار ، گنه کار ، دل شاد، مهمان خانه مهمان دار .
 اغلاط املائی ⇨ قضای ← غذای ⇨ صلاح ← سلاح ⇨ غلقله ← غلغله ⇨ برخواست ← برخاست ⇨ مکس ← مکث ⇨
 قریب ← غریب ⇨ سنا ← ثنا ⇨ مفاک ← مفاک .

□□□

نکته : ترجمه آیات قرآن نثری کهن تر از نثر نسخه دارد: « که نومید نباشند از رحمت خدا مگر گروه نا گروندگان و ناسپاسان »
 (یوسف : ۸۷).

□□□

- اعلام کتب و اشخاص که در متن نسخه آمده :

- قصص اللطایف

- قصص الانبیاء

- اشخاص (راویان و مفسران) :

- وهب منبّه ، کلبی ، ابو العباس ، ابراهیم علوی ، نعمان بشیر، ابن عباس ، حسن بصری .

□ ارزیابی کلی نسخه

ارزش اثر اولاً در یگانه بودن آن است و این که تقریباً ۳/۴ اثر محفوظ مانده است . دیگر آن که اثر به زبان فارسی است که از روی قرائن توان گفت این اثر در مرکز ایران یعنی اصفهان یا کاشان (همانجا که پیدا شده) نوشته شده و تا حدودی بیانگر زبان فارسی در حدود چهار صد سال پیش در آن منطقه است .

از آنجا که مؤلف شیعه بوده پس از اتمام قصص انبیا بر طبق آیات قرآن به ذکر زندگی نامه علی (ع) حضرت فاطمه (س) و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) نیز پرداخته است .

[بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ]

[قصه یوسف (ع)]^۱

[۱] «... از تن خود که من بندهٔ فلان نام پسر فلان بنده درم خریده پادشاه جلیل‌القدر یوسف صدیقم و خویش را تسلیم می‌کردند بس که به طعام محتاج بودند تا زنان ایشان و مردان هم قباله‌ها بدادند و غلام و پرستار یوسف گشتند به طوع و رغبت خویش تا چنان شد که در مصر هیچ زنی و مردی و چهارپایی و زری و سیمی و جوهری و فیروزی و مرواریدی و اسبابی و قماش‌ی و آلائی^۲ نبود اِلاّ که از یوسف شد و جمله مردم مصر از امرا و وزرا و ملوک و سلاطین و بزرگان و محتشمان آن زمان جمله درم خریده کان یوسف شدند و هیچ کس در شهر ولایت مصر آزاد نماند و مردمان در آن حال عجیب بماندند و می‌گفتند ما هرگز پادشاهی بدین بزرگی ندیده‌ایم و نشنیده‌ایم. در سال هفتم یک دینار از نقد و جنس در مصر و ولایتهای مصر نماند باز تمام در خزینه یوسف جمع شده بود، پس اهل مصر و ولایت تمام از مرد و زن بر در خانه یوسف صف کشیدند و فریاد الجوع! الجوع! برکشیدند و گفتند: ای یوسف! ما درم خریدگان توایم ما را طعام ده هرچند یوسف ایشان را طعام می‌داد باز فریاد می‌کردند. یوسف درماند^۳، جبرئیل آمد که: ای یوسف! حق - تعالی - می‌فرماید: که از خانه بیرونرو ما که خداوندیم لقای ترا سبب سیری ایشان گردانیم و جمال تو را غذای ایشان سازیم، از خانه بیرون رو و دیدار خود را به مردم نمای که اگر تمام عالم پر طعام کنی و به ایشان خورانی یک ساعت تسکین نیابند و از فریاد دست کوتاه^۴ ندارند. پس یوسف - علیه‌السلام - هر روز برنشستی با صد هزار غلام و سپاه و لشکر آراسته از ارکان مملکت گرد شهر برآمدی. هرکه نظرش بر روی یوسف افتادی یک هفته او را حاجت به هیچ نبود و گفته‌اند هرکه بامداد یوسف را بدیدی تا شبانگاه گرسنه نبود و اگر شامگاه او را بدیدی تا روز گرسنه نبود.

۱. حدود ۴۰ برگ از آغاز کتاب افتاده است

۲. آلاء: ج إلا: نعمت (غیاث)

۳. متن: درمند

۴. متن: کواکه

و در روایتی دیگر وارد شده است که یوسف - علیه‌السلام - هر بامداد به صحرا رفتی و منادی فرمودی تا همهٔ اهل شهر بیرون آمدندی و یوسف بر بلندی برآمدی و برقع از روی مبارک برداشتی تا نظاره جمال وی کردند و واله و شیدای او شدند و از لذت مشاهده او طعام و شراب فراموش کردند و تا یک روز خاموش بودند و چنان سیر بودند که گویا آن ساعت از [.....] باشد. بدین نسق می‌گذرانیدند تا آخر سال که فراخی درآمد یک کس تلف [نشد] [...].

[پ ۱] غذای^۱ ایشان جمال یوسف بود. ملک ریان چون همه مال و ملک و کالا و اسباب دید یوسف را گفت که حقا پادشاهی ترا مسلم است و سزاوار است که همه عالم بندهٔ تو باشند چنان که تمامی مصر ملک تو گشت و همه بنده تو گشتند و مواشی و چهارپای تراست و به نزدیک هیچ کس چیزی نماند. یوسف خدای را شکر کرد و گفت: سپاس مر آن خدای را که با من این کرامت کرد؛ و در آن هفت سال که قحط بود یوسف - علیه‌السلام - هیچ از طعام و شراب سیر نخوردی و دایم گرسنه بودی. وی را گفتند که خزینه های زمین اندر دست تست چرا گرسنه می‌باشی و سیر نمی‌خوری؟ یوسف - علیه‌السلام - گفت: ترسم که سیر بخورم گرسنگان را فراموش کنم و تدابیر آن نسامم و خدای - تعالی - مرا بدان بگیرد.

قصه پنهان شدن زلیخا از یوسف - علیه‌السلام -

وهب منبّه گوید: که چون یوسف - علیه‌السلام - به پادشاهی بنشست زلیخا از وی پنهان شد به خانه پیرزنی و از یوسف می‌ترسید آنچه او به جای^۲ یوسف کرده بود، از زندان و رنج رسانیدن و تهمت زنا بر وی نهاده بود، اما آن روزی که عزیز که شوهر وی بود به رحمت خدا واصل شده بود، در مدت پانزده سال بود که زلیخا پنهان شده بود و بعد از آنکه قحط پدید آمد از گرسنگی پیدا شد و یوسف او را فراموش کرده بود و هرگز نام او نمی‌برد و از کس نمی‌پرسید و هیچ کس سخن او پیش یوسف نگفتی. چون پانزده سال برآمد، به روایتی دوازده سال تمام شد زلیخا بدانست که یوسف او را فراموش کرده است پلاس پوشیدی با مردمان به غله خریدن رفتی. در این هفت سال هرچه داشت به غله بداد و مفلس شد و درویش و بی‌نوا گشت و خویشان را به یوسف فروخت به کنیزکی و یوسف خود خبر نداشت.

تا روزی یوسف نشسته بود و به خلوت، زلیخا بیامد و خویشان را به خانه یوسف افکند به حیلتنی. چون یوسف او را بدید پیش خودش خواند و او را بنشانند. زلیخا به دو زانو بنشست و گفت ای عزیز مصر! دستوری دهی مرا تا

۱. متن: قضای

۲. در حق

سخن گویم، یوسف گفت: اگر شایسته باشی و در وی بدی نبود بگو. گفت: الحمد لله شکر و سپاس آن خدائی را که ذلیلان را عزیز گرداند به سبب [....] و عزیزان را ذلیل گرداند به سبب معصیت ایشان و پادشاهان را بنده گرداند و بندگان را [....] خداوندان را بنده بندگان ساخت ترا خداوند من گردانید بعد از آنکه بنده من بودی. [۲] اکنون مرا کنیزک تو کرد بعد از آنکه خداوند بودم و مرا پیش تو محتاج وار بداشت.

یوسف گفت: اکنون بدینجا به چه کار آمدی؟ گفت: می‌خواهم که این ننگ و عار از من برداری و نام مرا از جریده کنیزکان برگیری و از بهر خدا مرا آزاد کنی. یوسف گفت: ای زلیخا ترا آزاد کردم و بر تو هیچ دعوی ندارم. پس بفرمود بسیار زر و غله و جامه بدو دادند و او را به خانه فرستاد. زلیخا به خانه آمد، روزی چند در خانه بنشست و آنچه یوسف - علیه السلام - به وی داده بود نفقت کرد و دست تهی بماند طاقتش برسد و در آرزوی یوسف می‌گریست و زاری می‌کرد. بفرمود تا از بهر وی خانه از چوب ساختند و بر سر راه یوسف بنهادند تا هرگه که یوسف گذر بر آن راه بکند به اثر^۱ آن غلبه لشکر سوار بشنود، دلش ساکن شود.

یوسف دیگر باره او را فراموش کرد و مدتی برین برآمد، زلیخا ضعیف تر شد و از بسیاری گریه چشمش سفید گشت. هر وقت که عصا در دست گرفتگی و کنیزکی دست او کشیدی و به درگاه یوسف آوردی کسی او را راه ندادی و التفات به وی نکردی از کثرت و شوکت انبوهی و هیچ کس حال او با یوسف نمی‌گفت. زلیخا درماند و جان نداشت.

و یوسف را عادت چنان بود که هر به ماهی یک بار برنشستی و گرد مملکت مصر برآمدی و هر که ظلمی یا ستمی کردی دستش کوتاه کردی و انصاف مظلومان از ظالمان بستندی و قوی را از ضعیف بازداشتی و امر به معروف و نهی از منکر کردی و چهل هزار سوار سلاح^۲ پوش با وی همراه بودی و چهل هزار غلام خاص با کمرهایی از زر و مرصع داشت در جلو وی رفتندی.

بیت:

همه جوشن قبا و پیل پیکر	همه چون شیر شرزه حمله آور
همه گرزافکن و بی باک و جرّار ^۳	کمان دار و کمند انداز ^۴ و خون خوار

۱. متن: باسر

۲. متن: صلاح

۳. متن: جررار

۴. متن: کمند ندار. تصحیح قیاسی

از قضا راهش آنجا بود که منزل زلیخا بود و زلیخا جبهه‌ی از صوف پوشیده بود و میان به لیف خرما بسته و عصا در دست گرفته و یک دست به دست کنیزکی، بر سر راه یوسف بیستادی و آواز کردی که ای صدیق باز ایست و قصه نایبایی را بشنو. بیت:

گوش بر قصه محتاجان دار کار حاجت طلبان زود بردار
تا بود حاجت حاجت مندان نیست خوش طاعت دیگر چندان

یوسف آواز او نشنیدی از غلغله^۱ خلاق و او را دور انداختندی، او بیچاره و سرگردان و محروم و مهجور بماندی. و دلش بر آن قدر خوش بودی که غبار سم اسب [پ ۲] یوسف بر وی نشیند تا توتیای دیده نایبنا گرداند و بر آن قرار خوشنود بودی.

القصة ایمان آوردن زلیخا و بت را شکستن و روی به درگاه خالق آوردن و به صدق دل ایمان به کلمه

طیبه لا اله الا الله آوردن و مسلمان شدن او و از یوسف رو برتافتن و یوسف بی قرار شدن

پس روزی زلیخا بیرون آمده بود تا دیدار یوسف را ببیند و بدان امید بر سر راه بیستاد و چون هجوم خلاق گشت، مردم او را بزدند و دور کردند زلیخا دلتنگ شد و بازگشت و بت را در پیش خود نهاد و گفت: ای خداوند! من چندین سالست که من تو را می‌پرستم و عمری در سر و کار تو کردم و تو هرگز بر جان من نیکویی نکردی و یوسف خدای خویش را عبادت کرد او را بدین پایه رسانید. اگر تو الحال سه مراد من برنیاری و جواب من نگویی تو را پاره‌پاره کنم و اگر این سه حاجت مرا برآری تو را عبادت کنم تا زنده‌ام فی الحال ابلیس در شکم آن بت رفت، جواب داد که ای زلیخا! هر حاجتی که داری برگوی تا روا کنم. زلیخا گفت: ای صنم اول آنست که دیده مرا به من بازدهی تا یک بار دیگر روی یوسف را ببینم و اگرچه ضعیف و درویش گشتم و بدین حال رسیدم و دویم کجی از پشت من برداری و سیم سفیدی از موی من بزدائی. زلیخا از بت این حاجتها بخواست.

فرمان آمد به جبرئیل - علیه السلام - که پری بزن و آن دیو را از بت زلیخا دور کن تا به من ایمان آورد و من حاجت او را روا سازم و یوسف را به وی عاشق بی تاب گردانم.

القصة چون زلیخا از بت این حاجت تکرار نمود، دید که از بت جواب نیامد. زلیخا در خشم شد و بت را به دست

چپ گرفت و سنگی به دست راست و بر آن بت می‌زد تا آن بت را پاره‌پاره کرد و به دور انداخت و گفت: چندین

سالست که به عبادت صنم مشغولم باری امروز ﴿صمد﴾ را بخوانم. پس برخاست^۱ و دست و روی بشست چنان که از یوسف دیده بود و گفت: ای خدای آسمان و زمین به تو ایمان آورده‌ام و بدانستم که تو یکی هستی بی چون و بی چگونه و بی شریک و بی‌انبار و به رسالت یوسف بگرویدم و دو رکعت نماز بگذارم و روی سوی آسمان کرد و گفت؛
بیت :

بزرگوار خدایا اسیر و حیرانم	شکسته حال و دل آزرده و پریشانم
تو یار باش که یاری زکس نمی‌بینم	تو جان ساز که من جان نمی‌دانم
به بارگاه تو آورده‌ام رخ امید	به فضل خویش که نومید برنگردانم

و چون زلیخا از مناجات بپرداخت [و ۳] گفت ای خداوند آسمان و زمین مرا بیمارز و عزیز گردان مرا چنان که یوسف را عزیز گردانیدی. و الحال بدانستم که هر که فرمان دار تو شد و ترا خدمت کرد تو او را عزیز می‌کنی و بر دشمنان ظفر می‌دهی و بر همه قادری و تو دانایی. پس زلیخا برخاست^۲ به جانب کنعان روان شد و بر سر راه یوسف بیستاد و هنوز ساعتی نگذشت که یوسف در رسید^۳ با آن جمله لشکر.

زلیخا آواز داد که ﴿ایها العزیز﴾ [یوسف : ۸۸] ساعتی مکث^۴ کن و سخن مرا گوش کن. خدای - تعالی - آن سخن را به گوش یوسف رسانید. در میان آن غلبه و حشم یوسف بیستاد تا بداند که این آواز از کجاست، به چهار جانب خود نگاه کرد زلیخا را دید ایستاده و پشمینه پوشیده و لیف خرما بر میان خود بسته و عصایی در دست گرفته، یوسف اسب را براند و به نزدیک وی آمد. زلیخا گفت : ای یوسف من بیچاره به خدایت سو گند می‌دهم، بدان خدایی که جان همه در قبض تصرف اوست که بر من رحمت کن و بر ضعیفی من ببخشای که من به حقیقت بدانستم که خداوند به حقیقت خدای تست و به وی ایمان آورده‌ام و گواهی می‌دهم که نیست هیچ خدایی مگر یگانه بی‌همتا و بی‌انبار. بدرستی که عزیزان را دلیل کند و زنده گرداند و بمیراند و ذلیلان را عزیز گرداند و مردگان را زنده گرداند. همه در ید و قدرت^۵ اوست. یوسف تبسم کرد و به سلام او شاد شد و دلش بر وی بسوخت از گریستن و زاری وی. پس خدای - تعالی - مهر و شفقت زلیخا در دل یوسف افکند. یوسف گفت : ای زلیخا حاجت خویش بخواه. زلیخا گفت : مرا به تو حاجت هست و آن جز به خلوت بر نمی‌آید. یوسف چون نام خلوت بشنید خواست تا مرکب براند، جبرئیل - علیه‌السلام - آمد که : خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید که حاجت او را روا

۱. متن : برخاست

۲. متن : برخاست

۳. متن : در رسید

۴. متن : مکث

۵. متن : قدرة

کن. یوسف گفت: به خانه رو تا حاجت تو را روا گردانم. گفت: دربانان تو نمی‌گذارند که من بخانه روم. یوسف حاجبان را گفت: تا منع زلیخا نکنند.

چون یوسف بازگردید، زلیخا به در خانه رفت و با یوسف به خلوت بنشست. یوسف گفت: اکنون چه حاجت داری؟ زلیخا گفت: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ عَبْدًا بَطَاعَتَهُ مَلُوكًا وَ الْمَلُوكَ بَعْصِيَانَهُ عَبْدًا﴾، «یعنی شکر و سپاس مر آن خدای را که بندگان را عزیز کند به طاعت خود، ایشان را پادشاه گرداند و پادشاهان را ذلیل کند به معصیت خود و ایشان را بنده گرداند و در پیش بندگان ذلیل بدارد». [پ ۳] پس یوسف بر پیری و نابینایی و برهنگی و هجر زلیخا دلش بسوخت. گفت: این زلیخا این چه حالست؟ آن حسن و جمال تو کجا رفت؟ گفت: همه در راه تو بر باد دادم. گفت: کو آن جاه و تجمل تو؟ گفت: همه در راه تو نثار کردم و اگر از دیده شهلای من می‌پرسی، از گریستن بر فراق تو اعمی ساختم و اگر از مال تجمل من می‌پرسی، آن کس برد که پادشاهی از من گرفت و مرا ذلیل همان کرد که تو را عزیز کرد و مرا درویش کرد آن کس که ترا توانگر کرد. و الحال بدانستم که هم از معصیت منست. اکنون به خدای تو ایمان آوردم و مهر او چندان در دل من قرار گرفته است که شرح آن نتوان داد.

یوسف گفت: از آن درد عشق تو آیا در کانون سینه تو هنوز باقیست یا نه؟ گفت: ای یوسف سر تازیانه پیش آر، یوسف سر تازیانه پیش دهن او برد، زلیخا آهی بزد و دودی برآورد، آتش در تازیانه یوسف افتاد فی الحال شعله کشید، چون آتش به دست یوسف رسید، تازیانه از دست بینداخت. زلیخا گفت: این سوز عشق از هزار به یکی رسیده است.

اینست که دیدی و الحال چهل سالست که این آتش در جان من شعله می‌زند و می‌سوزم و روی ازو نگردانیدم. نظم:

صفت عاشق صادق به حقیقت اینست که سرش گر برود از سر پیمان نرود

ای یوسف! امروز یک شراره از آن تازیانه به دست تو رسید، طاقت بیاوردی؟ بیت:

این کوی محبتست [و] میدان بلا گر مرد محبتی بدین کوی درآی

چون یوسف حال بدان طریق دید زار زار گریست. در پیش زلیخا بر خاک نشست، گفت: ای زلیخا! چه حاجت داری بخواه تا روا کنم و آنچه آرزوی توست برآرم. گفت: حاجت من آنست که از خدای- تعالی- در خواهی که مرا باز جوان گرداند و چشم اعمی^۱ مرا بینایی دهد تا چنان که به شهوت در تو می‌نگریستم، اکنون به تعظیم در تو نگرم. چون آن روز ترا از بهر شهوت دوست می‌داشتم، اکنون از بهر نبوت دوست دارم و پشت خمیده مرا راست گرداند تا در عبادت او بیفزایم و روی از معصیت برتابم، چون توفیق و جهد به یکدیگر پیوند و عشق